

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اتصال درونی آیات سیاق سی و هشتم (۲۲۸ تا ۲۳۳) را در جلسه گذشته بررسی کردیم.

آیه ۲۲۸ از اصل وجوب عده بعد از ازدواج صحبت کرد و مشخص کرد در دوران عده، حق رجوع برای آقا وجود دارد.

آیه ۲۲۹ به این سوال جواب می‌دهد: آقایی خانمش را طلاق داد و در دوران عده رجوع کرد. دوباره بعد از مدتی او را طلاق داد و در دوران عده رجوع کرد. آیا این قضیه می‌تواند هر چند باری که آقا بخواهد ادامه پیدا کند؟ مرتب همسرش را طلاق دهد و در دوران عده رجوع کند؟ این قضیه همیشگی است یا محدودیت دارد؟ «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» اینکه کسی بتواند طبق آیه ۲۲۸ طلاق دهد و رجوع کند، این دو بار است. بعد از هر دو بار طلاق، اختیار دارد: «فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ» همسرش را به معروف نگه دارد «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» یا همسرش را با یک احسانی، با یک کرامتی رها کند که او برود. بعد از دوبار طلاق، حق حفظ زندگی یا رها کردن همسر وجود دارد. از اینجا معلوم می‌شود که بار سومی وجود ندارد و طلاق سومی داده شد، دیگر اختیار ندارد زندگی را نگه دارد، باید طلاق به نهایت خودش برسد. در ادامه می‌فرماید: «وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا» بر مرد حلال نیست چیزی از مهریه را که به خانمش پرداخت کرده، بخواهد از او پس بگیرد. دقت کنید: مردی که می‌خواهد زنش را طلاق دهد باید مهریه او را تمام و کمال به او بپردازد و چیزی از مهریه او را نباید کسر کند. «وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا»: از آنچه به زنانتان که طلاقش می‌دهید، دادید، حلال نیست چیزی را بگیرید. این برای طلاقی است که مرد اراده کرده و طلاق داده، عده دارد و در دوران عده حق رجوع با مرد است.

«إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)»: می‌فرماید یک استثناء وجود دارد: می‌فرماید اگر واقعا زوجین ترسیدند یا شما ترسیدید که زوجین نتوانند حدود الهی را رعایت کنند. اینجا این آقا نیست که می‌خواهد طلاق دهد، طرفین به این نتیجه رسیدند ادامه زندگی برای آنها باعث به گناه افتادن آنها می‌شود، باعث تضییع حدود الهی می‌شود، باعث عدم رعایت حقوق متقابل می‌شود. واقعا این زندگی به نقطه‌ای رسیده ادامه‌اش مورد رضایت خدا نیست. اگر چنین چیزی بود: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» در اینصورت بر مرد و زن گناهی نیست که آن خانم، بخشی از آن را «افْتَدَتْ بِهِ» که به عنوان مهریه به او داده شده یا کل آنچه را که به او داده شده، به عنوان فدیة داده شود یعنی در عوض طلاق بدهد. دقت کنید:

ما دو نوع طلاق داریم: از آیه ۲۲۸ تا «وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا» صحبت از طلاق رجعی است. طلاق رجعی، نوعی از طلاق است که مرد اراده کرده همسرش را طلاق دهد. حداکثر هم دو بار حق طلاق دارد که میتواند به همسرش رجوع کند در این دوران عده و بار سوم رجوع ندارد که در ادامه آیات توضیح می‌دهد. در طلاق

رجعی هیچ مقدار از مهریه را مرد حق ندارد از همسرش بگیرد باید تمام و کمال داده باشد و اگر نداده، بدهد. مرد حق رجوع و حق طلاق دارد.

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)» آنچه گفته شد، حدود و احکام

الهی است، تجاوز نکنید، هر کس از حدود الهی تجاوز کند، بدانند اینها ظالم هستند.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا» ادامه بحث طلاق رجعی است. اینجا که خدا فرمود: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فِيمَا سَكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ

بِإِحْسَانٍ» حالا می‌فرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» اگر طلاق سومی داده شد، دیگر رجوع حلال نیست مگر اینکه مرد دیگری با آن خانم مطلقه برای بار سوم ازدواج کند، بعد آن آقا، آن زن را طلاق دهد حالا دومرتبه شوهر قبلی می‌تواند با این خانم ازدواج کند. در فقه به این محلل می‌گویند یعنی تا وقتی نباشد یک مردی که با این خانمی که برای بار سوم طلاق داده شده، ازدواج کند، رجوع دومرتبه به این خانم بعد از طلاق سوم جایز نیست. باید نکاح با دیگری اتفاق بیفتد و زوجیت شکل بگیرد، اگر طلاق صورت گرفت، شوهر قبلی می‌تواند به این خانم رجوع داشته باشد. قبلا اینطوری گفته بودیم و تا اینجا درست است اما حالا با توجه به دو قرینه، یک استظهاری کردیم از این آیه که «فَإِنْ طَلَّقَهَا» بعد از «إِلَّا أَنْ يَخَافَا» است. لذا به لحاظ سیاق احتمال دارد شامل طلاق بائن هم باشد؛ «فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ». قرینه دوم بحث حدود الله است؛ «إِنْ طَلَّقْنَا أَنْ يُقِيمَا» ارتباطی با طلاق رجعی ندارد. در همین پرانتزی که گفتیم مربوط به طلاق بائن است، همین جا مطرح است: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ...». با این دو قرینه به نظر می‌رسد که اقتضای ظاهری این آیه ناظر به دو طلاق باشد؛ طلاق سوم و طلاق بائن. اما حکم در این باره نمی‌دهیم، این تابع فقه است.

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» حالا به هر حال شما آمدید خانم‌ها را طلاق دادید، به شکل رجعی طلاق

دادید، طلاق اول بود یا طلاق دوم بود، بالاخره این عده را نگه داشتند، «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» اجل یعنی آن سرآمد عده، رسید، چه کار کنیم؟ می‌فرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» اینها را به معروف نگه دارید، «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یا رهایشان کنید به معروف. ببینید در خود دوران عده که اجازه رد و رجوع وجود دارد، حالا عده تمام شده است، این نشان می‌دهد، یکی از فلسفه‌های عده در طلاق رجعی، امید به بازگشت است، حالا در خود دوران عده امید به بازگشت وجود دارد، عده تمام شده است باز هم امید به بازگشت وجود دارد. اگر هم می‌خواهی رهایش کنی «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» رهایشان کنید باز هم به معروف، به طرز شایسته. بدون بعضی از چیزهایی که ممکن است پیش بیاید در شرایط طلاق، از توهین‌ها، از آزارها، از تحقیرها، از حق خوری‌ها، حق کشی‌ها، این چیزها نباشد، تازه در فقه می‌گوید اگر می‌توانی، هدیه ای هم به او بدهید.

«وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ... وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ»

ذاکر نعمت خدا بر خودتان باشید، اینجا مصداق نعمت خدا چیست که باید ذاکر باشید، «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ» همین کتاب و حکمتی که بر شما نازل کرد. یعنی باید سبک زندگی‌تان، طلاق‌تان، سبک رجوع‌تان، فرق کند با کسی که کتاب و حکمتی بر او نازل نشده است. «يَعِظُكُمْ بِهِ» خداوند به واسطه کتاب و حکمت به شما نصیحت می‌کند، «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا...» تقوای الهی پیشه کنید، بدانید خدا همه چیز را می‌داند.

بالاخره بعد از دوران عده، نظر خانم هم مهم است، او هم باید راضی بشود، فرق می‌کند با آن ردی که در دوران عده بود و آنجا صرف اینکه آقا اراده اصلاح کرده بود کفایت می‌کرد، اما اینجا یک تراضی لازم است، می‌فرماید: «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» حالا خانواده خانم، آی دلسوزان، آی عاقلانی که اینجا حاضر هستید، «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» مانع آنها نشوید، مانع این خانم‌ها نشوید که نکاح داشته باشند با همسران‌شان، همان همسرانی که اینها را طلاق داده بودند «إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» وقتی که طرفین، «بِالْمَعْرُوفِ» به رضایت رسیدند، شما اینجا مانع نشوید، «ذَلِكَ يُوعَظُ... يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» این وعظی است که اگر کسی مومن به خدا و قیامت باشد، این وعظ به درد او می‌خورد، «ذَلِكَمُ أَرْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ» این پاکیزه تر است، این طاهر تر است، «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» خدا می‌داند، شما نمی‌دانید.

ممکن بود کسی در این آیه اینطور بگوید، بگوید آقا طلاق داد، تمام شد همه چیز، جدایی صورت گرفت، الان دوباره آن آقایی که طلاق داده است برگشته است می‌گوید می‌خواهم با این خانم ازدواج کنم، حالا خانواده‌اش حق دارند اینجا بگویند بکن یا نکن؟ وقتی این را عطف کنیم به آیه قبلی، که آنجا هم «فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» بود، اینجا هم «فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» درست با همان تعبیر «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» اینجا هم دقیقاً با همان تعبیر «إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» آنجا فرمود: «فَأَمْسِكُوهُنَّ... أَوْ سَرَّحُوهُنَّ» که معلوم است دو تا حق برای آن آقا، دو تا گزینه وجود دارد، هم امساک حق او است، هم رها سازی می‌تواند جزو حقوق و گزینه‌های او باشد، هر چند که امساک اولویت دارد، این جا دارد به دیگران می‌گوید، همان آیه است همان حکم است آن طرف دیگرانش را دارد مطرح می‌کند، یعنی آن دیگرانی که دلسوز این خانم هستند، ممکن است الان فکر کنند، بالاخره آقا آمده است دارد خانم را فریب می‌دهد و راضی نباشند به اینکه این دو مرتبه به زندگی با او برگردد، اینجا خداست که می‌فرماید اگر طرفین به رضایت رسیدند و حاضر هستند با هم زندگی بکنند، دیگر شما مانع نباشید از اینکه اینها دو مرتبه با همسر خودشان نکاح داشته باشند.

می‌بینیم این مسئله رجوع بعد از پایان عده قصه‌اش با رجوع در دوره عده فرق دارد، رضایت زن هم شرط می‌شود، تراضی بینی وجود دارد اینجا. بعید نباشد کسی اینجا «أَنْ يَنْكِحْنَ» را دلیلی بگیرد بر لزوم اجرای صیغه مجدد، لزوم اجرای صیغه مجدد، چون «بَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» دیگر اجل تمام شده است، ممکن است کسی این را دلیل بر این مطلب بگیرد و الی آخر. حالا آن کلیت مطلب آیه معلوم است، حالا یکی دیگر از فروع بحث طلاق مسئله رضاع، شیر دادن می‌شود «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» کلاً مادران دو سال کامل، فرزندان‌شان را شیر می‌دهند «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» بر آن مادری که بخواهد تمام کند دوره شیردهی را، ۲ سال کامل است. در این دو سال کامل این خانمی که طلاق داده شده است و فرزند آن آقای طلاق دهنده را شیر می‌دهد، «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» آن آقایی که به هر حال این ولد، این فرزند، فرزند او است و این خانم مطلقه فرزند او را شیر داده است، در این دو سال، «رِزْقٌ وَكِسْوَةٌ» یعنی خوراک و پوشاک آن خانم بر عهده این پدر است «بِالْمَعْرُوفِ» طبق عرفش، طبق حق آنچه که بالاخره شانش هست. البته «لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» هیچکس بیش از وسعش مکلف نیست. نمی‌شود این آقا را به رزق و کسوتی فراتر از توانش مکلف کرد، چه اینکه «لَا تُضَارُّ وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ» چه اینکه قانون کلی این است، که هیچ والده ای به خاطر ولد داشتن، متحمل ضرر نشود و اینکه هیچ «الْمَوْلُودِ لَهُ» یعنی پدری، به خاطر ولد متحمل ضرر نشود. یعنی در این چارچوب جلو بروید، حالا در این فاصله، بالاخره آقا از

دنیا رفت «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» وارث همان تکلیف به عهده اش است تا پایان این دو سال. یعنی نمی‌تواند وارث بگوید خب پدرم بود و پدرم مرد، تمام شد. دیگر الان من عهده‌دار تکلیف ایشان نیستم. نخیر، «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ». حالا «فَإِنْ أَرَادَا» اگر طرفین نشستند، این مسائل را با هم سنجیدند، دیدند یک راهی که نه او ضرر کند، نه این ضرر کند، وجود ندارد، تصمیم گرفتند «فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ» که در واقع از روی تراضی طرفینی، این بچه را مادرش شیر ندهد، اگر یک تراضی طرفینی. ببینید اینجا خودبه‌خود تراضی شکل می‌گیرد، اگر طرفین رسیدند به اینکه راهی ندارد، یعنی بخواهند این کار را بکنند، متحمل ضرر می‌شوند یا هر دو یا یک طرف؛ لذا تراضی و تشاور اقتضاء کرد که رها کنند، بگویند اصلاً از خیر شیردهی این مادر هم گذشتیم. «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا» گناهی بر آن دو نیست که این فصال انجام شود.

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)» پس اگر اراده کردید که برای فرزندانان استرضاء بکنید، یعنی کسی را به عنوان اینکه به او شیر دهد در نظر بگیرید؛ «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» گناهی بر شما نیست، «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» وقتی که تسلیماً آنچه را که بالمعروف می‌دهید بدهید، یعنی واقعاً در پرداختن حق اجرت رضاء تسلیماً، با کمال میل اجرت رضایت را بدهید. «وَاتَّقُوا اللَّهَ» و تقوای الهی پیشه کنید، «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)» این تکه پایانی از یک جهت مکمل آن «فِصَالًا» است، حالا فصلاً انجام شد، بچه از مادرش گرفته شد الان پدر می‌گوید این بچه را چه کار کنم؟ چه کسی به او شیر بدهد؟ می‌فرماید: گناهی ندارد که شما استرضاء کنید، یعنی یک دایه برای او اجیر کنید، این دایه فرزند شما را شیر بدهد، فقط شرطش این است که باید آن «مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» را، آن حق اجرت شیردهی را با کمال میل به او تسلیم کنید، یعنی اینجا دیگر اما و اگر نداشته باشید؛ این یک مطلب است. بعد کلیت این حکم شامل حال خود آن زنان مطلقه هم می‌تواند بشود، که اگر شما دارید فرزندت را می‌دهید به یک مادری تا به او شیر بدهد؛ خب بحث رزق و کسوت به عنوان اینکه مادرش است که دارد شیر می‌دهد و شما هم می‌خواهید مادرش شیر بدهد که تکلیف است اما «مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» سر جایش است که اجرت شیردهی اوست. کلیت این می‌تواند شامل حال او هم بشود. باز هم تصمیم در این حوزه را باید به فقه سپرد، اما آنچه که اقتضای قطعه پایانی آیه است می‌تواند این هم باشد. می‌خواهم بگویم کلیت قطعه پایانی آیه که لزوم پرداخت اجرت بابت شیردهی است، این می‌تواند شامل حال همان مادری که طلاق داده شده هم باشد، فقط اگر از آن مادر فصال اتفاق افتاد، دیگر برای دایه بعدی رزق و کسوت لازم نیست اما این «مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ».

### جمع بندی:

اصل احکام طلاق رجعی بیان شد. درست است یک پرائنتری باز شد برای طلاق بائن اما طبق آنچه که در دور اول و در همین دور هم تأکید کردیم، بحث اصلی بحث طلاق رجعی بود و آن در حد یک استثناء مطرح شد.

مسئله رجوع در طلاق رجعی بعد از طلاق سوم مطرح شد.

مسئله پایان عده و چگونه رفتار کردن بعد از پایان عده از امساک یا تسریح مطرح شد و نقش خانواده زن و یا دلسوزان آن زن در شرایط پایان عده مطرح شد.

در نهایت مسئله شیردهی و احکام شیردهی در شرایط طلاق مورد گفتگو واقع شد.

ما یک عنوان انتزاعی به این سیر می‌توانیم بدهیم. یعنی چون سیر بیان احکام است دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم هدف چیست؟ مثلاً هدف بحث شیردهی است، هدف بحث رجوع است، نه! هدف بیان احکام طلاق رجعی است. تمام اینها را می‌شود در ذیل عنوان تبیین احکام طلاق رجعی گنجانند.

### سیاق سی و نه (آیات ۲۳۴ و ۲۳۵)

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ»، نمی‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ أَوْ أَجْهَنَ»؛ می‌فرماید آن مردانی که وفات می‌کنند از شما و ازواجی را باقی می‌گذارند، خیالشان راحت که ازواجشان «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ» لازم است که خود را نگه بدارند، «أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» حداقل ۴ ماه و ۱۰ روز. در حد یک اشاره است اینکه یک آقایی دارد از دنیا می‌رود، می‌داند که بعد از او حریمش تا زمانی که خدا مشخص کرده حفظ می‌شود، یعنی بلافاصله فردای وفات او آقای دیگری جای او را در زندگی نمی‌گیرد؛ این حس خوبی برای یک مرد نیست، و خدا یک حریم می‌دهد، یک فاصله می‌دهد. البته مصالح زیادی دارد. امروز مقالات زیادی نوشته شده و حرف‌های زیادی زده شده از اینکه از نظر فیزیولوژی و جسمی چه اتفاقاتی می‌افتد در این مدت و خانم آماده می‌شود برای قبول زوج بعدی یا بحث‌های دیگر.

«فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ» اما وقتی که به سرآمد این دوره رسیدند، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ» دیگر بر شما گناهی نیست، نه بر شما وفات یافته‌گان! یعنی بر شما، بر شما مؤمنین، که الان این خانم که شوهرش فوت شده، می‌خواهد شوهر کند؛ آخر بعضی‌ها خیلی غیرتی می‌شوند، این خانم وظیفه شرعی‌اش این است که ۴ ماه و ۱۰ روز صبر کند، بعدش هم مجاز است ازدواج کند و هیچ حرف و حدیثی هم ندارد، یعنی باید در حد وجوب نیست، باید در حد توصیه اکید به اینکه ازدواج کنید و زندگیتان را ادامه بدهید. «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» در تصمیمی که این خانم‌ها برای خودشان بر حسب معروف می‌گیرند، کاری که با خودشان می‌خواهند انجام بدهند از ازدواج یا عدم ازدواج، هر چه خودشان صلاح می‌دانند؛ شما راجع به تصمیم این خانم‌ها مسئول نیستید. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۲۳۴).

بحث خواستگاری از خانم‌هایی به میان می‌آید که همسرانشان از دنیا رفته است. خدا می‌فرماید:

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ» این بحث با توجه به سیاق آیه که می‌فرماید: «حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» ناظر به عده وفات است. یعنی در دوره عده وفات اشکالی بر شما نیست که به شکل تعریضی، «عَرَّضْتُمْ» مصدرش می‌شود تعریض، کنایی؛ به شکل تعریضی یک خواستگاری از این خانم‌ها داشته باشید. «أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ» همچنین که گناهی نیست بر شما که در دلتان نیت ازدواج با آنها را داشته باشید.

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ» این را خدا می‌داند که شما آنها را یاد می‌کنید. یعنی خدا شما را می‌شناسد که شما اگر یک خانمی همسرش فوت کرد، شما او را یاد می‌کنید، با خودتان در ذهنتان می‌پرورانید، یا تصمیم می‌گیرید که با او ازدواج بکنید، ممکن است براساس این تصمیم با یک کنایه‌ای حرفی را به او برسانید که مثلاً در نظر داشته

باش من برای ازدواج با شما خواهم آمد؛ او از رفتار یا حرف شما یک چیزی را می‌فهمد، اینکه تصریح کنید نه! «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ».

«وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا» آنچه که خدا راضی نیست این است که شما بروید مواعده کنید، یعنی رسماً با هم قرار و مدار ازدواج بگذارید، سرّی؛ حالا سرّی را فرمود که علنی را بفهمید. وقتی سرّی جایز نیست، علنی هم جایز نیست. «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا» آلا اینکه قول معروف بگویید، قول معروف با توجه به آیه می‌شود همان تعریضی، خدا ان‌شاءالله چیزهای خوبی خواست، در حد تعریض باشد.

«وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ» عزم بر عقد نکاح در دوره عده جایز نیست.

**جمع بندی: تبیین احکام عده زنانی که همسرانشان فوت کنند.**

یک یادآوری بکنم: اگر یادتان باشد از آنجایی که بحث مربوط به قتال سربرآورد، و خدا مشخص کرد که باید آماده باشید که با دستگاه استکبار (که اصلاً فلسفه دین نفی نظام طبقاتی بود) مقابله کنید، تسلیم که نشوید هیچ، باید با آنها قتال کنید؛ ذیل بحث قتال وارد شد به اینکه خمر و میسر حرام است و ایتم باید چگونه شوند و ذیل همان بحث فرمود نکاح چنین است و چنان است، در بحث‌های مربوط به خانواده، و زنان و مردان و طلاق و بحث‌های مربوط به این. حواسمان باشد ما الان دومرتبه قرار است برگردیم به بحث‌های قتال «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِئِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» بحث مربوط به قتال را از سر می‌گیرد، و ادامه می‌دهد. نوع بیانش هم مثل «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» نیست که بگوییم اول بحث قتال است، بلکه مثال می‌زند برای قتال و این نشان می‌دهد که تمام این بحث‌های خانواده همه مثل داخل پرانتزی است در بحث قتال. چه ارتباطی بین بحث قتال و بحث خانواده وجود دارد؟ ما اشاره کردیم هم در دور اول و هم اشاراتی در این دور داشتیم، فقط می‌خواهم ذهنیتی داشته باشید. و آن اینکه: اگر بناست یک جامعه‌ای در مقابل دستگاه استکبار بایستد و با دستگاه استکبار برخورد کند و قتال کند، تا دنیا به عدالت برسد؛ لازمه‌اش این است متن این جامعه عاری از اختلافات و پراکندگی‌ها و امثال اینها باشد. یعنی تأمین یا تصویب قوانینی که اختلافات داخلی را در این جامعه به حداقل برساند. مهم‌ترین بسترش خانواده است. سلول‌هایی که پیکر یک جامعه را می‌سازد خانواده است. لذا وضع قوانین برای شرایط بحرانی خانواده‌ها در این فضا کاملاً معنا دارد. چرا احکام خانواده را آورده مثل یک پرانتزی باز و بسته کرده و داخل بحث قتال قرار داده؟ بخاطر این است که آن هدف راهبری و مهم دین که تحقق عدالت جهانی است و جز با قتال اتفاق نمی‌افتد، آن احتیاج به انسجام داخلی دارد، و آن انسجام داخلی در متن خانواده‌ها است. قرار باشد که حقوق و قوانینی برای تأمین انسجام داخلی وجود نداشته باشد، آن هم محقق نمی‌شود.